

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار روحانیان و مبلغان در آستانه ی ماه محرم - 5 / بهمن / 1384

بسم الله الرحمن الرحيم

نزدیکی ماه محرم و ایام پُرحماسه و پُرتپش عاشورا، این فرصت را به این بنده ی حقیر داده است که در خدمت شما عزیزان - جمعی از فضلا، گویندگان، واعظان و بیدارکنندگان دل ها و مغزها و فکرها - باشم.

از این که زحمت کشیدید تشریف آوردید، تشکر می کنم؛ بخصوص عزیزی که از قم تشریف آوردند. يك جمله در باب عاشورا و يك جمله هم در باب تبلیغ عرض کنیم:

در باب عاشورا آنچه که عرض می کنم - البته يك سطر از يك کتاب قطور است - این است که عاشورا يك حادثه ی تاریخی صرف نبود؛ عاشورا يك فرهنگ، يك جریان مستمر و يك سرمشق دائمی برای امت اسلام بود. حضرت ابی عبدالله (علیه السلام) با این حرکت - که در زمان خود دارای توجیه عقلانی و منطقی کاملاً روشنی بود - يك سرمشق را برای امت اسلامی نوشت و گذاشت. این سرمشق فقط شهید شدن هم نیست؛ يك چیز مرکب و پیچیده و بسیار عمیق است. سه عنصر در حرکت حضرت ابی عبدالله (علیه السلام) وجود دارد: عنصر منطق و عقل، عنصر حماسه و عزت، و عنصر عاطفه.

عنصر منطق و عقل در این حرکت، در بیانات آن بزرگوار متجلی است؛ قبل از شروع این حرکت، از هنگام حضور در مدینه تا روز شهادت. جمله، جمله ی این بیانات نورانی، بیان کننده ی يك منطق مستحکم است. خلاصه ی این منطق هم این است که وقتی شرایط وجود داشت و متناسب بود، وظیفه ی مسلمان، «اقدام» است؛ این اقدام خطر داشته باشد در عالی ترین مراحل، یا نداشته باشد. خطر بالاترین، آن است که انسان جان خود و عزیزان و نوامیس نزدیک خود - همسر، خواهر، فرزندان و دختران - را در طبق اخلاص بگذارد و به میدان ببرد و در معرض اسارت قرار دهد. اینها چیزهایی است که از بس تکرار شده، برای ما عادی شده، در حالی که هر يك از این کلمات، تکان دهنده است. بنابراین، حتی اگر خطر در این حد هم وجود داشته باشد، وقتی شرایط برای اقدام متناسب با این خطر وجود دارد، انسان باید اقدام کند و دنیا نباید جلوی انسان را بگیرد؛ ملاحظه کاری و محافظه کاری نباید مانع انسان شود؛ لذت و راحت و عافیت جسمانی نباید مانع راه انسان شود؛ انسان باید حرکت کند. اگر حرکت نکرد، ارکان ایمان و اسلام او بر جا نیست. «ان رسول الله (صلی الله علیه وآله) قال: من رأى سلطاناً جائراً مستحلاً لحرم الله و لم یغیر علیه بفعل و لا قول کان حقاً علی الله ان یدخله مدخله»؛ منطق، این است. وقتی اساس دین در خطر است، اگر شما در مقابل این حادثه ی فزیع، با قول و فعل وارد نشوید، حق علی الله است که انسان بی مسؤولیت و بی تعهد را با همان وضعیت که آن طرف مقابل - آن مستکبر و آن ظالم - را با آن روبه رو می کند، مواجه کند.

حسین بن علی (علیه السلام) در خلال بیانات گوناگون - در مکه و مدینه و در بخش های مختلف راه، و در وصیت به محمد بن حنفیه این وظیفه را تبیین کرده و آن را بیان فرموده است. حسین بن علی (علیه السلام) عاقبت این کار را می دانست؛ نباید تصور کرد که حضرت برای رسیدن به قدرت - که البته هدف آن قدرت، مقدس است - چشمش را بست و برای آن قدرت حرکت کرد؛ نه، هیچ لزومی ندارد که يك نگاه روشنفکرانه ما را به این جا بکشاند. خیر، عاقبت این راه هم بر حسب محاسبات دقیق برای امام حسین (علیه السلام) با روشن بینی امامت قابل حدس و واضح بود؛ اما «مسأله» آن قدر اهمیت دارد که وقتی شخصی با نفاست جان حسین بن علی (علیه السلام) در مقابل این مسأله قرار می گیرد، باید جان خود را در طبق اخلاص بگذارد و به میدان ببرد؛ این برای مسلمان ها تا روز قیامت درس است و این درس عمل هم شده است و فقط این طور نبوده که درسی برای سرمشق دادن روی تخته ی سیاه بنویسند، که بعد هم پاک بشود؛ نه، این با رنگ الهی در پیشانی تاریخ اسلام ثبت شد و ندا داد و پاسخ گرفت، تا امروز.

در محرّم سال 42، امام بزرگوار ما از این ممشاء استفاده کرد و آن حادثه ی عظیم پانزده خرداد به وجود آمد. در محرّم سال 1357 هم امام عزیز ما باز از همین حادثه الهام گرفت و گفت: «خون بر شمشیر پیروز است» و آن حادثه ی

تاریخی بی نظیر - یعنی انقلاب اسلامی - پدید آمد. این، مال زمان خود ماست ؛ جلوی چشم خود ماست ؛ ولی در طول تاریخ هم این پرچم برای ملت ها پرچم فتح و ظفر بوده است و در آینده هم باید همین طور باشد و همین طور خواهد بود. این بخش «منطق»، که عقلانی است و استدلال در آن هست. بنابراین، صرف یک نگاه عاطفی، حرکت امام حسین را تفسیر نمی کند و بر تحلیل جوانب این مسأله قادر نیست.

عنصر دوم، حماسه است ؛ یعنی این مجاهدتی که باید انجام بگیرد، باید با عزت اسلامی انجام بگیرد ؛ چون «العزة لله و لرسوله و للمؤمنين». مسلمان در راه همین حرکت و این مجاهدت هم، بایستی از عزت خود و اسلام حفاظت کند. در اوج مظلومیت، چهره را که نگاه می کنی، یک چهره ی حماسی و عزتمند است. اگر به مبارزات سیاسی، نظامی گوناگون تاریخ معاصر خودمان نگاه کنید، حتی آنهایی که تفنگ گرفته اند و به جنگ رویاروی جسمی اقدام کرده اند، می بینید که گاهی اوقات خودشان را ذلیل کردند! اما در منطق عاشورا، این مسأله وجود ندارد ؛ همان جایی هم که حسین بن علی (علیه السلام) یک شب را مهلت می گیرد، عزتمندانه مهلت می گیرد ؛ همان جایی هم که می گوید: «هل من ناصر» - استنصار می کند - از موضع عزت و اقتدار است ؛ آن جایی که در بین راه مدینه تا کوفه با آدم های گوناگون برخورد می کند و با آنها حرف می زند و از بعضی از آنها یاری می گیرد، از موضع ضعف و ناتوانی نیست ؛ این هم یک عنصر برجسته ی دیگر است. این عنصر در همه ی مجاهداتی که رهروان عاشورایی در برنامه ی خود می گنجانند، باید دیده شود. همه ی اقدام های مجاهدت آمیز - چه سیاسی، چه تبلیغی، چه آن جایی که جای فداکاری جانی است - باید از موضع عزت باشد. در روز عاشورا در مدرسه ی فیضیه، چهره ی امام را نگاه کنید: یک روحانی ای که نه سرباز مسلح دارد و نه یک فشنگ در همه ی موجودی خود دارد، آن چنان با عزت حرف می زند که سنگینی عزت او، زانوی دشمن را خم می کند ؛ این موضع عزت است. امام در همه ی احوال همین طور بود ؛ تنها، بی کس، بدون عده و عده، اما عزیز ؛ این چهره ی امام بزرگوار ما بود. خدا را شکر کنیم که ما در زمانی قرار گرفتیم که یک نمونه ی عینی از آنچه را که بارها و سال ها گفته ایم و خوانده ایم و شنیده ایم، جلوی چشم ما قرار داد و به چشم خودمان او را دیدیم ؛ و او، امام بزرگوار ما بود.

عنصر سوم، عاطفه است ؛ یعنی هم در خود حادثه و هم در ادامه و استمرار حادثه، عاطفه یک نقش تعیین کننده ای ایجاد کرده است، که باعث شد مرزی بین جریان عاشورایی و جریان شیعی با جریان های دیگر پیدا شود. حادثه ی عاشورا، خشک و صرفاً استدلالی نیست، بلکه در آن عاطفه با عشق و محبت و ترحم و گریه همراه است. قدرت عاطفه، قدرت عظیمی است ؛ لذا ما را امر می کنند به گریستن، گریاندن و حادثه را تشریح کردن. زینب کبری (سلام الله علیها) در کوفه و شام منطقی حرف می زند، اما مرثیه می خواند ؛ امام سجاد بر روی منبر شام، با آن عزت و صلابت بر فرق حکومت اموی می کوبد، اما مرثیه می خواند. این مرثیه خوانی تا امروز ادامه دارد و باید تا ابد ادامه داشته باشد، تا عواطف متوجه بشود. در فضای عاطفی و در فضای عشق و محبت است که می توان خیلی از حقایق را فهمید، که در خارج از این فضاها نمی توان فهمید. این سه عنصر، سه عنصر اصلی تشکیل دهنده ی حرکت عاشورایی حسین بن علی (ارواحنا فداه) است که یک کتاب حرف است و گوشه ای از مسائل عاشورای حسینی است ؛ اما همین یک گوشه برای ما درس های فراوانی دارد.

ما مبلغان، زیر نام حسین بن علی تبلیغ می کنیم. این فرصت بزرگ را یاد این بزرگوار به مبلغان دین بخشیده است، که بتوانند تبلیغ دین را در سطوح مختلف انجام بدهند. هر یک از آن سه عنصر باید در تبلیغ ما نقش داشته باشد ؛ هم صرف پرداختن به عاطفه و فراموش کردن جنبه ی منطق و عقل که در ماجرای حسین بن علی (علیه السلام) نهفته است، کوچک کردن حادثه است، هم فراموش کردن جنبه ی حماسه و عزت، ناقص کردن این حادثه ی عظیم و شکستن یک جواهر گرانبهاست ؛ این مسأله را باید همه - روضه خوان، منبری و مداح - مراقب باشیم.

تبلیغ یعنی چه؟ تبلیغ یعنی رساندن ؛ باید برسانید. به کجا؟ به گوش؟ نه ؛ به دل. بعضی از تبلیغ های ما حتی به گوش هم درست نمی رسد! گوش هم حتی آن را تحمل و منتقل نمی کند! گوش که گرفت، می دهد به مغز ؛ قضیه این جا نباید تمام بشود، بلکه باید بیاید در دل نفوذ و رسوخ کند و به هویت ما هویت مستمع - تبدیل شود. تبلیغ برای این است. ما تبلیغ نمی کنیم فقط برای این که چیزی گفته باشیم ؛ ما تبلیغ می کنیم برای این که آنچه را که

موضوع تبلیغ است، در دل مخاطب وارد شود و نفوذ کند. آن چیست؟ آن، همه ی آن چیزهایی است که در اسلام به عنوان ارزش، مورد حمایت جان و حرم و ناموس حضرت ابی عبدالله (علیه السلام) قرار گرفت، که همه ی پیغمبران و اولیای الهی دیگر و وجود مقدس رسول الله هم همین طور عمل کردند، که البته مظهرش حسین بن علی (علیه السلام) است. ما می خواهیم منطق دین، ارزش های دینی، اخلاق دینی و همه ی چیزهایی را که در بنای یک شخصیت انسانی بر مبنای دین تأثیر دارد، تبلیغ کنیم؛ برای این که مخاطب ما به همین شخصیت دینی تبدیل شود.

از جمله ی این کارها، بنای حکومت اسلامی است. این را من عرض بکنم که تشکیل حکومت اسلامی، یکی از معجزه گون ترین کارهاست، اما این مسأله نباید تشکیل هویت انسانی افراد را - فرد فرد انسان هایی را که ما با آنها سر و کار داریم - از یاد ما ببرد. این، خیلی مهم است. نبی مکرم اسلام انسان ها را اول ساخت؛ اول این پایه ها را تراشید، تا توانست این بنا را بر روی دوش آنها قرار دهد. در تمام مدت آن ده سال - که بیش از صد سال کار در این ده سال متراکم شده است - پیغمبر در همه جا؛ در بحبوحه ی جنگ، در هنگام ساختن، در هنگام عبادت کردن، در هنگام گفتگو کردن با مردم، بنای هویت انسان های مخاطب خودش را فراموش نکرد؛ پیغمبر در غوغای جنگ های خطرناک مثل احزاب، بدر و احد هم انسان سازی می کرد. آیات قرآن را ملاحظه کنید! «انسان سازی» هدف این تبلیغ است و این، یکی از بزرگترین کارهاست.

از دو طرف نباید لطمه بخوریم: نه ما باید مسائل سیاسی را بکلی از حیطه ی حرف و گفت و تلاش و مجاهدت تبلیغی خودمان خارج کنیم؛ آن چنان که دشمنان روی آن ده ها سال سرمایه گذاری کردند، ولی نهضت اسلامی آمد و این سرمایه گذاری را آتش زد و از بین برد و گفتار و اندیشه ی سیاسی را وارد متن فعالیت های دینی کرد، و نه از این طرف باید بیفتیم که تصور کنیم همه ی منبر، همه ی تبلیغ، همه ی مخاطبه ی با مردم و با مؤمنین، یعنی این که بنشینیم مسائل امریکا و اسرائیل و مسائل سیاسی را تحلیل کنیم؛ نخیر، یک کار واجب تر اگر نباشد، واجب دیگری وجود دارد و آن، دل مخاطب شماست. دل و جان و فکر او را بایستی تعمیر و آباد و سیراب کنیم. البته این به یک منبع درونی احتیاج دارد. ماها باید یک چیزی در خودمان داشته باشیم تا بتوانیم این تأثیر را بر مخاطب بگذاریم، والا نمی شود. در آن سرمایه ی درونی، باید عنصر فکر و منطق باشد؛ باید به فکر و منطق درست مجهز شویم، تا حرف سست زده نشود. آنهایی که گفته اند یکی از مؤثرترین حمله ها، دفاع های ناقص و بد است، حرف کاملاً درستی زده اند. وقتی دفاع از دین، ضعیف و سست و بد باشد، تأثیرش از حمله ی به دین، بیشتر است؛ باید از این، به خدا پناه ببریم. مبادا در حرف و منبر و تبلیغ ما - آنچه به عنوان تبلیغ داریم انجام می دهیم - حرف سست، بی منطق و ثابت نشده ای وجود داشته باشد. گاهی بعضی از چیزهایی که در کتابی هست و سند ندارد، خود، یک حکمت و مسأله ی اخلاقی است، که دیگر سند نمی خواهد و می توانیم آن را بیان کنیم؛ این، عیبی ندارد؛ اما یک وقت هست که یک چیزی دور از ذهن مخاطب است، که باورش برای او مشکل است؛ این را نباید بگوییم؛ چون این مسأله، او را از اصل قضیه دور می کند و موجب موهون شدن دین و مبلغ دین در ذهن و دل او می شود و خیال می کند این، از منطق عاری است؛ در حالی که پایه ی کار ما منطق است. بنابراین، منطق، عنصر اصلی در تبلیغ ماست. بعد از این، نوبت به چگونه عمل کردن ما می رسد. ما در فلان شهر یا روستا برای تبلیغ وارد می شویم؛ رفتار، نشست و برخاست، معاشرت، نگاه و عبادت ما، دل بستگی یا دل بسته نبودن ما به تنعمات دنیوی و خورد و خواب ما، رساترین تبلیغ یا ضدتبلیغ است؛ درست باشد، تبلیغ است؛ غلط باشد، ضدتبلیغ است. ما در محیط اجتماعی و محیط زندگی چطور می توانیم دل مردم را به منشأ گفتار خودمان مطمئن کنیم و اعتماد آنها را برانگیزیم؛ در حالی که از مذمت شهوات دنیوی حرف می زنیم و در عمل خدای نکرده خودمان طور دیگری عمل می کنیم! از مذمت دل سپردن به پول و حرکت کردن و مجاهدت کردن در راه زیاده خواهی های دنیوی حرف بزنیم؛ اما عمل ما طور دیگری باشد! چطور چنین چیزی ممکن است اثر بکند؟! یا اثر اصلاً نمی کند، یا اثر زودگذر می کند، یا اثری می کند که بعد با کشف واقعیت کار ما، درست به ضداثر تبدیل می شود. بنابراین، عمل بسیار مهم است.

عنصر سوم، هنرمندی در نحوه ی بیان است. من به منبر خیلی عقیده دارم. امروز اینترنت، ماهواره، تلویزیون و

ابزارهای گوناگون ارتباطی فراوان هست، اما هیچ کدام از اینها منبر نیست؛ منبر یعنی روبه رو و نفس به نفس حرف زدن؛ این یک تأثیر مشخص و ممتازی دارد که در هیچ کدام از شیوه های دیگر، این تأثیر وجود ندارد. این را باید نگه داشت؛ چیز باارزشی است؛ منتها بایستی آن را هنرمندانه ادا کرد تا بتواند اثر بپوشد.

یک نکته در همین زمینه ی تبلیغ عرض بکنم: در دعای صحیفه ی سجادیه یک جا حضرت سجاد (علیه السلام) از طرف خودش به خداوند متعال عرض می کند که: «تفعل ذلک یا الهی بمن خوفه اکثر من رجائه لا ان یکون خوفه قنوطاً»؛ من خوفم از رجایم بیشتر است، نه این که مأیوس باشم. این، یک اعلان رسمی و دستورالعمل است. خوف را همراه رجاء حتماً به دل ها بدمید؛ و خوف را بیشتر. این که ما آیات رحمت الهی را بخوانیم - که بعضی از این آیات و مبشرات، مخصوص یک دسته ی خاصی از مؤمنین است و به ما ربطی ندارد - و یک عده ای را غافل کنیم و نتیجه اش این بشود که خیال کنند - با یک توهّم معنویت - غرق در معنویتند و از واجبات و ضروریات دین در عمل غافل بمانند، درست نیست. در قرآن، بشارت مخصوص مؤمنین است؛ اما انذار برای همه است؛ مؤمن و کافر مورد انذارند. پیغمبر خدا گریه می کند، شخصی عرض می کند: یا رسول الله! خداوند فرمود: «لیغفر لک الله ما تقدّم من ذنبک و ما تأخر». این گریه برای چیست؟ عرض می کند: «أولا اکون عبداً شاکراً»؛ یعنی اگر شکر آن مغفرت را نکنم، پایه ی آن مغفرت سست خواهد شد. در همه حال، انذار باید بر دل ما و مستمعان ما حاکم باشد. راه، راه دشواری است؛ بشر بایست خود را برای پیمودن این راه و رسیدن به آن سرمنزل آماده کند.

کار تبلیغ، کار بسیار بزرگ، حساس و مؤثری است. امروز برکات تبلیغ های گذشته را مشاهده می کنیم و فردا برکات تبلیغ امروز شما را ان شاء الله جامعه مشاهده خواهد کرد. تأثیرات تبلیغ، دفعی و آنی نیست؛ طولانی مدت است. مبلغ دین اگر ظواهری را مشاهده می کند که به گمان او ظواهر غیر دینی است، مأیوس نشود. این توهّماتی که بعضی شایع می کنند که جوان ها از دین برگشته اند، همه را جنگ روانی بدانید، که واقع قضیه هم همین است. این طور نیست؛ جوان های ما دل را به طرف دین دارند و تشنه ی حقایق دینند و دل هاشان تشنه است. هر جوان سالم الفطره و سالم الطبیعه ای این طور است؛ مخصوص این جا هم نیست. این جا بحمدالله زمینه هم آماده است؛ تشنه اند و مشتاق؛ باید کام جان آنها را سیراب و با حقایق دینی شیرین کرد؛ این نتیجه اش را خواهد بخشید و فردای جامعه ی ما از این موهبت ها بهره مند خواهد شد.

از خدای متعال مسألت می کنیم که همه ی ما و شما را هم قدردان تبلیغ دین، ارزش های الهی و این صراط مستقیمی که انقلاب در مقابل ما باز کرده است، قرار بدهد و هم ان شاء الله ما را موفق بدارد که بتوانیم به این وظایف سنگین عمل کنیم.

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته